

جبر یا اختیار

دکتر ایرج صراف

□ تا آنجا که حافظه‌ی حقیر اجازه می‌دهد، این سوال در قالب‌های متفاوت و مختلف همیشه مطرح بوده و هم‌چنان حضور دارد، که آیا انسان در عمل آزاد است یا موظف؟ چون میدان عمل در این وادی از «صفر تا بی‌نهایت» ادامه داشته و هرگز در قالب محدود نمی‌گنجد که بتوان با فرمول یا بخش‌نامه‌یی آن را تعریف و تصریح نمود!

شاهد مثال «کارمند» است. آیا کارمند می‌تواند آن‌چه را که خود با عقل تمیز می‌دهد بر دستور کار خویش ترجیح دهد؟ و به‌عکس آیا قادر است، دستورالعملی را که با عقل و تمیزش سازگار نیست به کار نیندازد؟ و آن‌گاه مسوولیت در مقابل رؤسا و مقامات بالا را چه کند؟ یا سربازی که کشتن انسانی دیگر را جایز نمی‌داند، آیا قادر است از دستور فرمانده خود سرپیچی کند و «اختیار» را انتخاب کند؟ و در این صورت با حساسیت وضعیت چه خواهد کرد؟ اما اگر انجام داد، در شرایط حکومتی دیگر به‌عنوان «قاتل بی‌گناهان» چه پاسخ دارد؟ یا کارمندی که «جبر» را راهنمای خود می‌شناسد و هر فرمان مافوق را عیناً اجرا می‌کند، جواب عمل خلاف را چه‌گونه پیدا خواهد نمود؟

چون آن‌چه مسلم است این‌که همه‌ی آن‌چه در یک حکومت یا رژیم مشروع است، ممکن است در حکومت بعدی نباشد، و با چنین وضع آیا گزینه‌ی «جبر» درست است یا «اختیار»؟ گرچه کوشید شده است با متن کتابی راه‌حل قانونی برای سوالات فوق پیدا نمایند، اما نباید غافل بود که «قانون» نیز در محدوده‌ی قدرت همان حکومت، «زور» دارد و در سیستم یا حکومت دیگر، ممکن است از اعتبار افتاده و حتا به‌عنوان «خطا» یا «خیانت» ملحوظ گردد.

... و انسان در چنبره‌ی چنین افکار دچار تزلزل فکر می‌شود، زیرا می‌اندیشد که اگر اختیار حاکم است پس حزب مخالف دولت مخیر است در حکومت حزب مخالف اندیشه‌ی خود، مقررات دولتی را رعایت نکند و آن را سخیف بداند و حرجی هم بر او نباشد... و چنین اندیشه می‌تواند حتا به مامور انتظامی، سرباز، کارگر و کارمند تسری یابد، خصوصاً آن‌گاه که گرایشی به حزب و جناح مخالفت دولت در کار باشد!

اما اگر شخص را «مجبور» بشناسیم و ناچار از اجرای دستورات، فوق بدانیم، پس محاکمه و مجازات احتمالی در رژیم دیگر را چه‌گونه از او «رفع» کنیم؟

مثلاً مجازات «نازی»‌ها را پس از برکناری «فاشسیم» چه‌گونه تعبیر باید کرد؟... آیا این کار به‌خاطر پذیرش «جبر» از طرف آن‌ها بود

و یا «اختیار»؟ چون آن‌ها به‌هر حال یا معتقد بودند و یا مجبور و در هر صورت به استناد یکی از راه‌حل‌های فوق صرف‌نظر کردنی! اما چنین نشد!

از طرفی نیز واضح است که هیچ‌یک از کارمندان و کارکنان عادی به تنهایی «جامع‌الشرایط» نیستند تا قادر باشند در هر مورد و بدرست از تطابق دستور و محتوای باور حقیقی خویش اطمینان یابند و کاری در پیش گیرند که بعدها و در هیچ زمان دیگر مورد بازخواست قرار نگیرند؟ و این وقتی است که «اختیار» در پیش باشد و آن‌گاه «جبر» را چه باید کرد؟

طبیعی است که چنین دوگانگی به‌طور «نامحدود» در جزئیات تا کلیات زندگی هست و گرنه اگر «وحدت تفکر» یا «رویه» واقعیت داشته در بسیاری از مواقع، فی‌المثل مسائل دینی، بین فرق مختلف اختلاف عقیده وجود نداشت... البته و خوشبختانه در این مورد و در همه‌ی موارد اختلاف نیست، اما به‌هر حال آن قدر وجود دارد که تمایزی را اعلام نماید و گرنه تفرقی مطرح نمی‌شد. و این نکته، خصوصاً «شریعت» از آن جهت مهم است که انسان در چارچوب آن زندگی می‌کند و اعمال روزمره و در درجات وسیع، اداری‌اش هم منطبق بر آن باید باشد. حال اگر «عدالت» فی‌المثل که از صفات باری تعالی است، خدای ناکرده در فضایی رعایت نشود، مانند پرداخت‌های خارج از عدالت به اشخاص (که این روزها در رسانه‌ها نیز بدان اشاره می‌شود) با علم بر این‌که خلاف شرع است، آیا می‌تواند وسیله‌ی «رییس حسابداری» در یک اداره پرداخت نشود، در حالی که دستور صریح اداری یا بخش‌نامه‌یی وجود دارد! آیا در دادگاه عدالت، این حسابدار، حتا متصدی کامپیوتر و... که دست‌اندرکار پرداختند، می‌تواند به استظهار «مامور و معذور» از مجازات معاف شوند؟ و در صورت عدم اجرا، چه مجازاتی انتظارشان را می‌کشد؟ و مسوول این وضعیت کیست؟ آیا کارمند در چنین موارد و مشابه آن باید تابع «جبر» باشد یا «اختیار»؟

حال اگر دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی در کتاب ارزشمند خود «ترمینولوژی حقوق» (۱۰۶-۱۰۵) می‌نویسد: «... بخش‌نامه قابل استناد در دادگاه نیست و فی‌حد ذاته منشاء حق و تکلیف جدیدی نمی‌باشد و در صورت تعارض با قانون یا آیین‌نامه نباید به آن عمل کرد». گمان ندارم در عمل هم بدان قدرت اجرایی بخشیده باشد. چون ضبط و فهم همه‌ی قوانین و تفسیرهای متفاوت قضات با سابقه از قوانین، خود امری‌ست شناخته شده، چه رسد به کارمند ضعیف و بی‌خبر از تفسیرها و تعبیرها... و چه‌گونه چنین صراحت می‌تواند راهنمای عملی مردم گردد؟ تازه در چنین مورد آیا صادرکننده بخش‌نامه مقصر است یا مجری (و یا هر دو!) زیرا اگر در این موارد صادرکننده بخش‌نامه را مقصر بدانیم، پس در مورد کارمند بهانه‌ی «مامور و معذور» درست خواهد بود. چون جبر اداری حاکم است و اگر جمله‌ی (... نباید بدان عمل کرد) را ملاک کار بگیریم که معنی تفویض اختیار به عامل است و با نتیجه‌گیری قبلی منافات دارد، چون باید شخصاً هم تمیز دهد یعنی «اختیار» دارد و ناچار زمانی هم باید پاسخ‌گوی عمل خویش باشد!

- ۱- نوشته باید به زبان فارسی بوده و در مجموع از یک صفحه تجاوز نکند.
- ۲- پاسخ باید صریح و تعیین کننده بوده و اجرایی باشد.
- ۳- پاسخ مبهم یا حواله به ضرب‌المثل و روایات و منقولات، ناکافی شمرده خواهد شد و قابل شرکت در مسابقه نیست.
- ۴- آوردن مشخصات نویسنده در مقاله اجباری نیست، اما به هر حال باید برای دفتر مجله شناخته شده باشد.
- ۵- وصول پاسخ تا آخر زمستان (اسفندماه ۱۳۸۶) ضرورت دارد.

حال اگر جبر امری قطعی و تخفیف‌ناپذیر باشد، در آن صورت به اعتقاد دینی خود معاد جسمانی و احادیث مربوطه را چه‌گونه باید تفسیر کرد؟ زیرا حتی در پیشگاه عدل الهی، انسان مسوول و جواب‌گویی اعمال خویش است و اصطلاح «مامور و معذور» مصداقی ندارد... که با این نتیجه‌گیری، برای مامور، کارمند و مشابیهین نحوه‌ی تمیز و درستی یک دستور اداری در درازمدت (مثل پیدایش معیارهای حکومت جدید) چه خواهد بود؟ آیا نباید تشویش و دلهره داشته باشد؟ که ممکن است در هر زمان و به هر تفسیر، عملش چه ارادی و چه دستوری مورد بازخواست قرار گیرد (چون مخیر است).

و مثال‌های تاریخ، لرزه بر اندام می‌اندازد و موجب تعمق بی‌نتیجه نیز می‌گردد. مثلاً اگر امیرکبیر چنان که رسم بسیاری از وزیران بود، صلاح مملکت به تشخیص خود را مورد نظر قرار نمی‌داد، آیا به شهادت می‌رسید؟ قضاوت کنونی تاریخ پس از او جز مشتئی تعریف و تمجید چه فایده در تاریخ حیات او داشت؟ پس اختیار هم پایی سست دارد! «حلاج» تا «شهید ثالث» و دیگران، اگر گفته‌های حاکمان وقت را (خلاف مسلک خود) تکرار می‌کردند، آیا سرنوشت دیگری نداشتند؟ چون «اختیار» هم بدان ترتیب پایش می‌لنگد و نمی‌توان مصلحت زندگی را در آن یافت. آیا «پیرم‌خان» آزادی‌خواه و مشروطه‌طلب در سمت «ریاست نظمی» قادر بود به تشخیص شخصی از حمله به «پارک اتابک» و زخمی کردن و حبس آزادی‌خواهان و خصوصاً «ستارخان» قهرمان ملی خودداری کند، کاری که سبب اتهام و شد!

مثال آخر و بالاخره این که، سربازی که تفنگ بر دوش دارد و در اجرا به دستور مافوق خود وابسته است، آیا می‌تواند در موارد مشکوک (به‌زعم خویش) با دستوردهنده به بحث و فحص بپردازد و احیاناً او را قانع کند که خلاف عقل و انصاف، یا شرع و عرف یا عقل و نقل دستور داده است؟ و پیامد این بی‌نظمی به کجا می‌رسد؟ اما چون ارائه‌ی تمثیل بیش‌تر از این، موجب اطالهی کلام است از آن صرف نظر می‌شود. و متأسفانه این سوال باقی مانده که: راستی چه باید کرد؟

بنابر این سوال پرتنش «جبر یا اختیار» هرچند که در اذهان عامه، صورت جدل فلسفی و در نهایت «زور آزمایی کتاب‌خانه‌یی» را دارد، اما در حقیقت بسیار مهم‌تر و اساسی‌تر از آن است که پاسخش را از گروهی خاص بخواهیم و به‌عکس اصل در آن است که هر کس باید در راستای پاسخ‌یابی بدان اقلأً خط شخص خود را بشناسد.

در این نوشته که با توجه به محدودیت پذیرفته شده به شیوه‌ی فشرده و اشاره روایت گردیده، انتظار هست که نانوشته‌ها نیز خواننده شود و در مجموع در پاسخ‌نویسی ملحوظ گردد. به‌هر حال چون نگارنده خود پاسخ جامع و قاطع به این سوال خویش نیافته است، لذا بدین وسیله از هم‌وطنان متفکر و اندیشمند استمداد می‌جوید و انتظار دارد که نظر خود را برای تنویر افکار ارائه فرمایند. در عوض نیز در سیاس به بهترین پاسخ که به قضاوت هیاتی (مرکب از مدیر مجله، طراح مطلب و چند صاحب صلاحیت) انجام می‌گیرد، پنج جلد کتاب از لیست انتشارات دایرة‌المعارف ایران‌شناسی و به انتخاب برنده تقدیم می‌شود. ضمناً رعایت نکات ذیل برای شرکت در مسابقه موردنظر است:

مردم آزاده

قصیده‌ی اخوانیه

حمید سبزواری

تا از آن گفتار صادق، صدق حالت یافتم
بی‌تکلف، ره به دنیای مآلت یافتم
مردم آزاده را آزادمردان راغباناند
شور و حالی یافتم تا ز اهل حالت یافتم
سال‌ها دور از تو، نزدیک تو بودم، می‌نهم
شکر این نعمت که انعام وصال یافتم
راست‌خواهی پرتو جان صفابخش تو داشت
آن چه از توفیق ترتیل مقالت یافتم
با تو نرد عاشقی می‌باخت طبعم در خیال
در حقیقت جستم آنچ اندر خیالت یافتم
در شمار نامدارانی به نظم پارسی
زین فضیلت بهره‌مند از دیرسالت یافتم
تا شنیدم از لب شعرت مدیح بوتراب
در جهان حق‌پرستی بی‌همالت یافتم
هم در آن فرخنده دفتر کز دل و جان تو خاست
انقلابی را به ملک اعتدالت یافتم
از بر هر نکته‌اش جستم ز معنی توشه‌بی
وز دل هر جمله‌اش زاد کمال یافتم
خود مگر سکر می و عطر سحر همراه داشت
نشوه‌ی جامی که از شعر زلالت یافتم
بی‌گمان آمیزه‌ای از باور و اعجاز بود
آن فسون کاری که در سحر حلالیت یافتم
زان مبارک بهره‌بی کز عترت و قرآن تراست
بی‌نیاز از وصمت مال و منالت یافتم
ساحت اندیشه‌ات تا روشن از مهر ولاست
فارغ از پندار و ایمن از ضلالت یافتم
وز زلال فطرت و حسن سخن سنجی، امین!
بهره‌مند از لطف ذات لایزالیت یافتم
تازه شد جان حمید از نقش زیبا دفتری
کز نگارستان طبع بی‌مثالت یافتم